بطون ذاتست و از تعینات و انیت او، حرکت اولی و سکون ثانیه مؤید این معنی است اند بود و حضرت حقایق پناهی درین باب فرموده
بیت یکی از فتح فتیح باب فتوح : کرده در منظر مروح روح : وان دگر داده از سکون تسکین : دل جا ز انمکن و تمکین : و صاحب عوارف
آورده که الف اشارت بانانیت حق است که بدان بر قلوب موحدان تجلی نموده تا در تخلیص دل و تجرید آن از آگاهی بغیر حق یکتا شده اند
که دل دوتا حضرت یکتا را نشاید سخن مجردان عالم تفرید است که فرد الفرد یگانه را یگانه باش تا به یکتایی برسی به یکتایی رسی اینجا مانی
منی در نگنجد منی درین میزان یک جو نسنجد گویند عارفی بدر دکان قنادی رسید پرسید که درمی را چند شکر میدهی گفت دو من
عارف فریاد بر کشید که بر تن من زهر باد اگر شکر دو منی بخورم و مناسب این حکایت آن حکایت که از مثنوی معنویست بیت
آن یکی آمد در یاری بزد : گفت یارش کیستی ای معتمد : گفت من گفتش برو هنگام نیست : بر چنین خوانی مجال خام نیست : خام را جز آتش
هجر و فراق : کی پزد کی وا رهاند از نفاق : چون توی تو هنوز از تو نرفت : سوختن بایدترا در نار تفت : رفت آن مسکین و سالی در سفر
از فراق یار سوزیدش جگر : پخته گشت آن سوخته پس بازگشت : باز گرد خانهٔ او باز گشت : حلقه زد بر در بصد ترس و ادب :
تا بجهد بی ادب حرفی ز لب : بانگ زد یارش که بر در کیست آن : گفت بر در هم توی ای مهربان : گفت اکنون چون منی ای من درآی :
نیست گنجایش دو من را در سرای : نیست سوزن را سر رشته دوتا : گر تو یکتایی درین سوزن درآی : اما لا بین لام ساکن اشارت
بعالم ملکست یعنی عالم شهادت و عالم اجسام و عالم خلق که محسوسانند و سکون دلیل آنکه ملک را از خود هیچگونه تصرفی نیست و تا بفیض
ملکوتی سلسلهٔ تحریک نشود اثر حرکت ازو پدید نیاید بیت ملک فی نفسه بود ساکن : نیست جنبش ورا ازو ممکن : جنبشی کافکند بر سایه
ملکوتش بود روا یه (?) : و اشارت بدین معنیست بیت همه چون نقش بوریم جنبان میشویم آندم : که نور نقش بندما برین دیوار می آید
و لام متحرک از عالم ملکوت یعنی عالم غیب و عالم ارواح و عالم امر که حس بر آنها راه ندارد و حرکت دلالت بر آن دارد و ملک در قبضهٔ
تصرف دست و خود پرهای کشان فضای ملکوتی از پای مایستان مضایق ملکی هیچکار نیاید بیت جسم را چون سایه دان و شخص
چون جان نگر : سایه را بی شخص هرگاهی بود سایه بدید : فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و حضرت شیخ روزبهان
قدس سره آورده که لام اول اشارت بجمالست و ثانی بجلال این دو صفت را کسی شناسد که پرتو اسما و صفات الهی با شعشع (?)
ظهور با طلعتش را منور گردانیده باشد و صفت فانی او در باقی محو شده و این سخن که آنحضرت فرموده در مقام تجلی صفاتیست و هم این
در مقام تجلی صفاتی ذاتی آورده اند که حق تعالی تجلی فرمود بنام اول از ازلیت خود بر ارواح عارفان تا بانفراد و مستغرق شدند بلام
ثانی تجلی کرد از مشاهدهٔ جمال خود بر اسرار محبان تا در بحر محبت غریق شدند و قطرهٔ ایشان بدریا پیوست ع قطره بدریا رسید و از
برفت از میان : و امام قشیری رحمه الله در کتاب تحبیر فرموده که لام اول اشارتست بمحو اشارات و این لام تفصیلیست و تعریف
در تفصیل مندرج و در پس حضرت غیب شاید تعریف فرمود ذات خود را بظهور و تفاصیل اعیان ثابته در حضرت علمیه و چون این ظهور
بغایت رسید عین بطون شد لان له ظهورا فی البطون و بطونا فی الظهور و لام ثانی اشارتست بمحو المحو فی کشف الها
پس آن تفصیل تفصیلست از حیثیت ظهور از علم بعین و هرچند درین حال تعریف که موجب ازدیاد ظهورست زیاده باشد

وزیادتی

و زیادتی ظهور سبب کمال بطون گردد پس هرچند ظهور می افزاید بطون نیز زیاده میشود و سالک مکاشف که در تفصیل اول برتبهٔ محو اشارات
رسیده بود در تفصیل ثانی بانکشاف ها هویت از رؤیت محو اشارات فانی میشود و محو المحو میشود بیت در فنا گم شو وصال اینست و بس
گم شدن گم کن کمال اینست و بس : در فتوحات مذکور است که لا بین اشارتست باسم ظاهر و باطن که واقع شده اند میان الف
اول و الف آخر و این مقام اتصال است چه نهایت منعطف میگردد بر بدایت طرفین و دایره بسر بهم می آید بیت پس اینجا اول
آمد عین آخر : نباشد نیز باطن غیر ظاهر : اما حرف ها بر هویت ذات دلالت کند و او را غیب هویت گویند نظم ها هویت حرف
آمد ای غیب شناس : و انفاس ترا بود بدان حرف اساس : باشد آگاه از آن حرف در امید و هراس : حرفی که فشم شگرف اگر
داری پاس در رساله فاتح الجبل آورده که ذکر جاری بنفوس حیوانات ضروریه اینست زیرا که در وقت انبساط و انقباض نفس حرف
ها که اشاره بغیبت هویتست گفته میشود و اگر خواهند و اگر نه همین حرفست که اصل اسم مقدس بود و چنانچه شیخ مؤید الدین جندی
رحمه الله در شرح فصوص آورده که اصل در اسم الله حرف هاست که کنایت از غیب ذات و هویت غیر متعین اوست چه ها
کنایت از غایب باشد پس لام ملک بالتخصیص بر وی زیادت کردند چه همه ملک اوست و مخصوص بدو و آنگه لام تعریف در آوردند
تا نفی توهم امکان وقوع شرک کند در کتابت غایب ملکیه تفخیم که علامت تعظیمست تمام یافت و حضرت حقایق
پناهی بهمین معنی اشارت فرموده اند بیت اسم ذات از لامین ها بود : لام تعریف اختصاص فزود : چون شد اشباع
کرده فتحه لام : با الف شد حروف اسم تمام : صاحب روح الارواح روح الله روحه فرموده که تخصیص ها ازین نهایی حی هو
واو در اصل یک حرفست یعنی ها و واو از برای قرار نفس است و اصل کلمه نیست چه در تثنیه هما گویند نه هوما پس ها زدیست
دلیل بر فردی همه اسامی و صفات بر زبان رود و گر هو که از میان جان آید و زبان را با او کاری نیست و در کتاب بیان فی اعجاز القرآن
آورده که اسم ذات حرف هاست و انضمام او بواو برای آنست که ها از اقصی غایت مخارج آید و واو از دیگر کلمه است بمبدأ
مخارج آید که شفتین است و چنانچه ها اعتماد بر هیچ جزو از اجزای مخرج ندارد و در وقت ظهور او نیز نهان و بی و معتمد بر هیچ
جزو نیست پس ها که مبدأ الکلمه است باید که بواو منضم شود که منتهای کلمه است تا دایره تمام گردد و لهذا در بیان مبدأ و معاد
تحلیه ساعت بدین اسم تفویض یافته لا یجلیها لوقتها الا هو و حضرت شیخ در اعجاز البیان فرموده که در اتصال واو بها نکته اینست
که واو مستوعب حکم جمیع مخارج است از آن جهت که نطق بدو متوقفست بر سریان نفس بصورت در جمیع مخارج و مراد از
دران چه در وقت نطق بواو اول ابتدا از شفتین کند و بواسطهٔ الف امتداد صورت بنهایت مخارج رسد جهت واو ثانی با
بشفتین عود نماید پس یک دوره تمام شود در جمیع مخارج در زبان و آیات مرور کند لاجرم چون بحرف ها که داره
او حافظ مجموع نموده اتصال یابد در جمعیت بیفزاید و در عبارت اول اشارت بهمه مفهوم گردد فهو هو و لا یعرفه الا هو و امام قشیری
در کتاب تحبیر از ابن فورک منقول میکند که ها از آخر مخارج آید و واو از اول مخارج گوییا اشارت میکند بدین دو حرف
که ابتدا هر حادث بدو و یکی از عرفا فرموده که واو دلالت بر جمعیت دارد و لهذا در کلام عرب علامت جمع واقع میشود چه

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)